

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصری، پلاک ۲۲ • تلفن:۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸

توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۰۹۳۸۵۲۲۱۰۱۶ • چاپ: مصمیم

شترت

پنجشنبه ۳ مهر ۱۴۰۴ • ربیع‌الثانی ۱۴۴۷ • ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۵ • سال بیست‌ودوم • شماره ۵۲۱۲ • ۱۲ صفحه اذان ظهرتهران ۱۱:۵۶ • اذان مغرب ۱۸:۰۵ • اذان صبح فردا ۴:۳۲ • طلوع آفتاب ۵:۵۵

شاهنامه‌خوانی

کین جویی فرامرز در مرگ پدر (۲)



مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

فرامرز پیشاپیش سپاه جای گرفت و نگاه از چهره پلید و نیرنگ‌ساز شاه کابل برداشت. چون آوای کوس‌ها از هر دو سپاه برخاست، جنگجویان آرام از دست بردادند. فرامرز با همان اندک سپاهی که با خود آورده بود، به بال میانی سپاه زایل زد، از گرد سم سواران دو سپاه، هوا تیره و تار گردید و در همان یورش نخست، کابلیان که خود می‌دانستند به چه گناه بزرگی دست یازیده‌اند، خود را باختند و پای پس کشیدند، سپهد کابلی گرفتار و به بند کشیده شد و سپاه کابل پراکنده گشت و دلبران زابلی به کردار برگ در میان آنان تاختند و آنان که نتوانستند بگیریزند از دم تیغ گذراندند و آنان که گریختند زابلیان در پی آنان شتافتند. زابلیان از سپاهیان هندی بسیار بکشتند و از نامداران سندن نیز بسیاری نابود شدند. از خون کابلیان زمین آوردگاه گل شد. سپاه شاه کابل چنان گریختند که دل از خانه و کاشانه و زن و فرزند برگرفتند. تن شاه کابل که بر پشت پیلی نشسته بود، زخم‌های گزاف برداشت و سرانجام از فراز پیل بر زمین افتاد. فرامرز فرمان داد شاه کابل را به بند کشند و سپس او را به نجحیرگاه بردند که چاه‌های مرگ را برای رستم و یارانش آماده کرده بودند. به فرمان فرامرز، همراه شاه کابل، چهل تن از خویشان او را که همه بت‌پرست بودند، بیاوردند. از پشت شاه کابل رشته سیمی گذر دادند که استخوان و پسی او پدیدار گشت. آن‌گاه او را سرنگون در چاه آویختند، به‌گونه‌ای که تنش بر از خاک و هانشن پر از خون بود. شاه کابل را واژگونه به جای نهادند تا از رنج بسیار جان بسپارد.

آن‌گاه فرامرز فرمان داد آتشی بزرگ بر پا دارند، برای به‌آتش افکندن یاران شاه کابل، آتشی که کسر را توان نزدیک شدن به آن نبود. خویشان شاه و فرماندهان سپاه کابل زاری‌ها کردند، فرامرز را گوش شنیدن زاری‌های‌شان نبود، یک به یک آنان را به آتش افکند و آرامشی یافت از ناله‌ها و فریادهای‌شان. سپس نوبت به شغداد رسید، می‌دانست آن نایخرد ناجوانمرد همچنان دوخته به چنار رها شده است، فرمان داد آتشی بزرگ برافروزند، به کردار کوه و پیکر بی‌جان شغداد را در آتش بسوختند و کابل در خاموشی فرورفت. فرامرز که اندیشه ماندن در کابلستان را نداشت، یکی از مهتران و بزرگان کابل را به شاه‌ای برگزید و شاه نو سپاسگزار فرامرز بود که آزاری به مردم کابل نرسانده، خانه‌های‌شان را ویران نگردانیده است. برای او باجی سالانه نهاد تا به شیوه دیرین همراه با راوردهایی چند به زایل روانه دارد و او را با آرزومندی پذیرا گردید. از دودمان شاه کابل هیچ‌کس زنده نماند و از مردم کابل کسی به جای نماند که فرمان تیغ فرامرز را برنخواند. آن‌گاه از کابل به زایل بازگشت با اندوه و درد در سوگ پدر و چون خانه پدر را بی‌او یافت، تلخ گریست و روز روشن در نگاهش شب تار گردید.

مردم زابلستان و بُست در سوک نشستند و جامه بر تن دریدند. آنان برای سوگواری نزد فرامرز آمدند، با چشمانی اشک‌بار و پیراهن‌های دریده، به یک سال تمام در سیستان سووک بود و همه مردمان جامه سیاه و کیود به تن داشتند. ز کابل بیامد پر از داغ و دود شده روز روشن برو بر کیود خروشان همه زابلستان و بست یکی را نبد جامه بر تن درست به پیش فرامرز بازآمدند دریده بر و با گداز آمدند به یک سال در سیستان سووک بود همه جامه‌هاشان سیاه و کیود

در دل وضعیت بحرانی نوار غزه، احمد مهنا، هنرمند فلسطینی، در کنار همه مشکلاتی که خود و خانواده‌اش تحمل می‌کردند، داستان رنج و محنت اهالی را روی جعبه‌های کمک‌های غذایی به تصویر می‌کشید. به گزارش سایت سازمان ملل متحد، حالا این هنرمند فلسطینی با نمایشگاهی سیار شامل صد نقاشی روی جعبه‌های کمک‌ها، داستان رویارویی مردم غزه با جنگ، بمباران، قحطی و نسل‌کشی را روایت می‌کند و چهره انسانی فاجعه‌ای را که بیش از دو میلیون نفر در غزه با گرسنگی و مرگ روبه‌رو هستند، آشکار می‌سازد.

در تیترا و خبرهای رسانه‌ای، داستان رنج انسان‌ها در قالب اعداد و آمار خلاصه می‌شود؛ اما در پس این تیتراهای خبری، زندگی‌هایی قرار گرفته است و آدم‌هایی که با فقدان، تاب‌آوری و امید روزگاران را می‌گذرانند و بیشتر وقت‌ها داستان زندگی و رنج و امید و ناامیدی آنها ناگفته می‌ماند و ممکن است فراموش شود. برنامه جهانی غذای سازمان ملل متحد (WFP) و اتحادیه اروپا برای حفظ بخشی از این داستان‌ها و رساندن آنها به مخاطبان اروپایی، در حال برگزاری یک نمایشگاه هنری سیار هستند که جنبه انسانی این بحران را از نگاه و با قلم کسی روایت می‌کند که هر روز آن را زندگی می‌کنند. این نمایشگاه صد نقاشی و طراحی از احمد مهنا و روایت شخصی او را از این وضعیت بحرانی به نمایش می‌گذارد. احمد مهنا در دیر البلج، مرکز نوار غزه، متولد و بزرگ شده است. او همه عمر در آنجا زندگی کرده و هنوز در غزه به سر می‌برد. احمد هنرمند نقاشی است که در هنردرمانی برای کودکان نیز تخصص دارد و به آنها کمک می‌کند تا بر آسیب‌های خود غلبه کنند. این هنرمند در چند ماه آغاز جنگ دست از نقاشی کشید و کوبی وحشت جنگ راه را بر خلاقیت او بسته یا ضرورت تمرکز بر مراقبت از اعضای خانواده، مجال فکرکردن به نقاشی را از او گرفته بود. پس از مدتی او نقاشی را راهی برای مستندسازی و روایت تجربه زندگی و رنج روزانه مردم دید و همین باعث شد از هر ابزاری که در دسترس خود می‌یافت، برای نقاشی



آتش‌سوزی‌های بی‌دری تالاب میانکاله که هرساله در چند نوبت انجام می‌شود، با تلاش نیروهای آتش‌نشانی و به کمک مردم محلی مهار می‌شود. این آتش‌سوزی‌ها تهدیدی برای یکی از ارزشمندترین زیستگاه پرندگان مهاجری محسوب می‌شود که از شمال دریای خزر برای بهره‌مندی از ظرفیت‌های این تالاب به این خطه از شمال سفر می‌کنند. عکس: مهدی محبی‌پور، ایرنا

instagram:sharghdaily1

twitter:sharghdaily

youtube:sharghdaily

Telegram:SharghDaily

aparat:tasvirshargh

www.sharghdaily.com

غزه؛ جایی که جعبه‌های کمک، تابلوی نقاشی شدند

مناف‌بچی‌پور

استفاده کند و به شیوه‌ای متفاوت به دنیای نقاشی بازگردد. او جعبه‌های مقوایی کمک‌های غذایی را به بوم‌های نقاشی تبدیل کرد و فرصت را برای به تصویر کشیدن داستان زندگی مردم از دست نداد تا نقاشی‌هایش در قالب اسناد ثبت وقایع این روزهای مردم غزه ظاهر شوند و به عنوان گواه ماندگار فاجعه انسانی این روزها در نوار غزه بمانند.

وقتی رنگ‌های احمد تمام شد، او به استفاده از قهوه، جای و دیگر مواد باقی‌مانده برای طراحی و نقاشی روی آورد. در بخش جدید نقاشی‌های احمد، باقی‌مانده اندک مواد غذایی موجود نیز به تجسم مضامین نقاشی‌های این هنرمند کمک کردند تا تاب‌آوری، پشتکار و اراده تزلزل‌ناپذیر انسان برای به تصویر کشیدن زندگی و زیبایی از درون



یادداشت

شیخ شورانگیز

فیض‌الله‌پیری

از رویدادهای سـراوان توسط یک سـرباز خبرنگار در –آن زمان– هفته‌نامه «شرق» منتشر و گاهی تیتـر یک روزنامه می‌شد. مـن گاهی در رادیوی استانی رویدادهای فرهنگی را نیز بازتاب می‌دادم و این از هر سو برای خلق محروم آن دیار جذابیت داشت که شهرشان بیشتر روی آنتن بود. منبع تغذیه خبری و فرهنگی من، عموماً از باتوق و کتابخانه خالد بود که برادران دهواری –شیخ انور و برادرش محمد صدیق– آن را مدیریت می‌کردند. این کتابخانه بود که مـن را نخستین‌بار با «کورستان غریبان» و دیگر آثار ابراهیم یونسـی، نویسنده و مترجم بانه‌ای و نخستین استاندار کردستان پس از انقلاب آشنا کرد و به‌نوعی مسیر زندگی‌ام را تغییر داد. همین کتابخانه مـن را با مطبوعات شرق ایران آشنا کرد و تاکنون مونس «شرق» مطبوعات نکه داشته است. این کتابخانه باتوق اندیشه‌ورزان و اهالی کتاب در شهر کویری سـراوان و روستاشره‌های پیرامونش بود و لابد هنوز هست. عمادالدین باقی –که برای بزرگداشت شیخ انور و در ستایش میانه‌روی بیامی فرستاد– در کتاب «ترازوی دموکراسی» به آتش‌سوزی کتابخانه خالد در سال‌های نزدیک به قتل‌های زنجیره‌ای اشاره کرده است. دریغ که آن زمان تلاش‌های بی‌اجر و مزد و البته خالصانه دهواری‌ها در سـراوان مورد توجه قرار نگرفت و اکنون بعد از بیش از دو دهه مشخص شده مسیر میانه‌روی که آنان برای توسعه فرهنگی، تکثیر اندیشه و تولید فرهنگ و نیز بهبود مناسبات مردم و حاکمیت در پیش گرفتند، راهی به غایت غفلانی و در‌ست بوده که اینک دولت در اقدامی دیرهنگ‌نام اما بجا و شایسته به مقام میانه‌روی شیخ انور دهواری و جایگاه معنوی یک کتاب‌فروشی به‌منابیه نهادی فرهنگی در شهری کمتر توسعه‌یافته پی برده و برای این مقام و تلاش معنوی‌اش بزرگداشت برگزار

۸۰ سال

یک نقاشی از پابلو پیکاسو پس از ۸۰ سال رونمایی می‌شود و مـاه آینده در پاریس به حراج گذاشته خواهد شد که ارزش آن حدود ۹۰۵ میلیون دلار تخمین زده شده است. این نقاشی رنگ‌روغن با عنوان «نیم‌تنه زنی با کلاه گل‌دار» ذرا مار، عکاس و نقاش فرانسوی را به تصویر می‌کشد، او چهره‌ای است که الهام‌بخش آثار پیکاسو بود. ذرا مار با کلاهی رنگارنگ مزین به گل‌هایی با رنگ‌های سبز روشن، آبی و زرد نشان داده شده است، درحالی‌که چهره‌اش حالتی نگران و غمگین دارد. اثر هنری که در جولای ۱۹۴۳ و در زمان اشغال پاریس توسط نازی‌ها خلق شده است، این اثر تاکنون در اختیار یک خانواده ناشناس بوده است.

طنزخوانی

برای همه کومولوسی

برای ما سیروس



آردین سيارسريع

هرچقدر از زمین و زمان بر سرمان ناترازی می‌بارد، به همان میزان باران در باریدن خساست می‌کند. پاییز هم رسید و هوا از آن گرمای ناترازی‌بخش درآمد ولی دریغ از یک نم باران. من نمی‌دانم ابرها چرا با ما قهر کرده‌اند. آیا کسی چیزی گفته است؟ توهینی صورت گرفته؟ سر قضیه بارورکردن ابرها، گذورنی پیش آمده؟ همان سالی که اولین‌بار پیشنهاد بارورکردن ابرها مطرح شد، چقدر ما نوشتیم و فریاد زدیم که موضوع به این حساسی را یهویی مطرح نکنید. هر کاری رسمی دارد، آدابی دارد. اول باید آشنایی انجام شود. بعد ببینیم خود ابر اصلا تمایلی به بارورشدن در کشور دارد یا می‌خواهد مثل بعضی دوستان در کانادا وضع حمل کند. یاپتان را کردید توی یک کش که الا و بلا ما باید این کار را بکنیم. همان موقع گفتیم به قباچه ایسن ابرها زیاد نمی‌آید تمایلی به باریدن آن هم توسط شما داشته باشند، به‌اصطلاح شما تاپت این ابرها نستید ولی گفتید نه، اینها مهم‌اش ناز است و نیاز، نو مینز نو در فرهنگ ما جایی ندارد. آخر نتیجه‌اش چه شد؟ هم کارشناسان گفتند بارورکردن ابرها راهکاری دائمی نیست، هم ابرها رفتند و پشت سرشان را نگاه نکردند. منطقی هم هست. ابر برای چی بماند؟ آقای روحانی هم آن زمان که رئیس‌جمهور بود گفته بود: «ایسر می‌آید نگاه می‌کند پاینشن را می‌بیند کویر است. خب برای چی بماند؟». اجازه بدهید جمله را این‌طور تصحیح کنم: «ایسر می‌آید نگاه می‌کند پاینشن را، می‌بیند کویر است، یک‌سری هم دارند می‌آیند بالا که بارورش کنند. شما خودت بودی می‌ماندی؟». هر روز خدا ما یک داستانی و یک ماجرای داریم اینجا. ابر هم آدم است، آرامش می‌خواهد، تا کی باید منتظر بماند که تحریرها برداشته شود؟ تا کی باید همین‌طور معلق در هوا بماند که دلار بیاید پایین؟ که هوا از حالت خطرناک برای همه گروه‌ها خارج شود؟ ما خوشمان می‌آید این‌طوری زندگی کنیم، ابر شاید خوشش نیاید از این حجم هیجان! ابر شاید بخواهد برود جایی که اصلا کسی گروسی مروسی نشناسد! اصلا ندانند

تروئیسکا را به چه «ت»‌ای می‌نویسند، شاید بخواهد برود جایی که مردمش فکر کنند معنی استسپک این است که استسپ، وسط آمدن به مبدأ لغو کند و برگردد سر جایش. از این جهت بهشان حق می‌دهیم، توقعی هم نیست. ولی ته دلمان می‌گوید کاش این ابرها بیشتر به پایمان می‌مانند. کاش همین‌جا، بالای سر خودمان بارور می‌شدند. برای بقیه کومولوس نبودند و برای ما سیروس. ما چیز زیادی نمی‌خواستیم. اصلا پاره‌وقت می‌آمد، بی‌باران نمی‌گذاشت. پادشاه فصل‌ها، بدون باران، معاونت اداره آبجیواری فصل‌ها هم نیست!

اتفاق‌خوانی

شهرداری موزه عروسک‌های ملل را تعطیل کرد

موزه عروسک‌های ملل در یازدهمین سالگرد تأسیس، تعطیل شد. علی گلشن، یکی از بنیان‌گذاران موزه عروسک‌های ملل، از تعطیلی این موزه به دنبال اقدام شهرداری تهران خبر داد. گلشن در پیامی ضمن تبریک یازدهمین سالگرد تأسیس این موزه گفت: «در این سال‌ها موزه توانست خدمات متنوعی ارائه دهد و همراه شما عزیزان باشد، اما متأسفانه در یازدهمین سال تولد خود تعطیل شد. شهرداری اقدام خیر داد. موزه را از ما پس گرفته است. امیدوارم بتوانیم در آینده مکانی مناسب‌تر برای بازگشایی و ادامه فعالیت‌های موزه فراهم کنیم». این اقدام در حالی صورت گرفته که شهرداری تهران طی ماه‌های اخیر چندین مکان فرهنگی و اجتماعی واکذارشده به نهادهای مستقل را پس گرفته است؛ از جمله «خانه اندیشمندان علوم انسانی» و «انجمن صنفی روزنامه‌نگاران استان تهران».